

در احوال استاد بهار *

بتذکار سومین سال وفات مرحوم استاد ملك الشمره بهار طالب تراه این

مقاله را از مجله « پیام نو » نقل می کنیم . مجله یقما

از بانوان و آقایان محترم که در این بزم ادبی تشریف فرما شده اند سیاستگزارم . سیاستگزاری دیگر من که البته بانوان و آقایان هم در آن شرکت دارند از اولیاء محترم انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی است که با تشکیل چنین مجالس از بزرگان ادب و علم یاد میکنند ، و از آنها تجلیل و تعظیم میفرمایند ، و این گذشته از فواید عظیم ، بزرگتر و مؤثرتر تشویقی استر برای جوانانی که مستعدند و طبعی و شوروی و ذوقی دارند و میفهمند و درمیابند که راندن قوم و جمعیتی بمقصد کمال معنوی از وظایف آنهاست و آنها هستند که باید خلاصه و نخبه محصول فکری و ادبی گذشتگان را که بمراث یافته اند با مطالعات و دریافت های خود توأم کنند و کاملتر و جامعتر باخلاف بسیاریند که اینست مدارج کمال .

انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی که من بنده از آغاز تاسیس از اعضاء با اخلاص آن بوده ام و هستم ، سالهاست با اهتمام و حوصله و استقامتی در خود تقدیس این وظیفه انسانی و بشری را تعهد فرموده و کامیابی هایی یافته که حاضرین بیش و کم از آن آگاهند و مجالی وسیع می خواهد که اندکی از آن باز گفته شود و نموده آید .

من این گویم و کس نکوید که نیست . که بی ره فراوان و ره اندکی است

استاد مرحوم ملك الشمره بهار در این انجمن از اعضاء مؤثر و مؤسس بوده ، و در نخستین کنگره عالی نویسندگان نیز ریاست داشته ، و بارها در پشت همین میز خطابه سخنرانی ها فرموده ، و اکنون اگر در تذکار نام وی تکرار بیاناتی میشود - و بعدها هم البته باید بشود - حق شناسی و سیاستگزاری بجای و شایسته است .



در روزهای آخر فروردین ۱۳۳۰ ، یعنی چند روز پیش از رحلت بهار بخدمنشان رفتم ، هیچ روز از آن روز غم انگیز تر نبود . در بستر بیماری اوراقی را که مینوشت ناگهان از دست های ناتوان فرو افکند و با خستگی فرمود : « شرح حال مرا از اروپا خواسته اند ، حوصله و حال ندارم که تمام بنویسم ، تکمیل کن و بیاور تا ببینم و بفرستم » . این اوراق که گرانبهاترین و آخرین یادگار استاد بزرگوار است بظن قریب بیقین آخرین نوشته اوست و از عبارات معلوم میشود که باقتضای حال هر روزی چند سطر مینوشته است ، اینک اجازه می خواهم که با اندکی تغییر و حذف عینا برای دوستانش بخوانم که شرح حال شاعری بزرگ را در بستر بیماری از زبان خودش شنیدن ، حالی و تأثیری دیگر دارد :



« در شب یکی از ماههای پائیز سال ۱۳۰۴ هجری قمری در شهر مشهد بدنیا آمدم ، پدرم محمد کاظم صبوری شاعر بزرگ معاصر ناصرالدین شاه است ، ازین یادشاه لقب ملك الشمرانی گرفته بود و همین لقب را مظفرالدین شاه پسر ناصرالدین شاه به محمد تقی بهار پسر صبوری بموجب فرمان مخصوص اعطاء کرد .

یدرم ازدولت حقوق سالیانه میگرفت و این حقوق بعد از مرگ یدرم در حق من برقرار شد اما بعد از مشروطیت ایران، از آن حقوق که چیز قابلی هم نبود صرف نظر کردم و بفتح دولت ضبط شد. با ولع تمام اصول ادبی را از یاد فراموش کردم و در سایه یدری دانشمند و شاعر با شعر فارسی آشنائی پیدا کردم، اما یدرم میل نداشت پسرش شاعر شود، او بیشتر میل داشت بهاریک تاجر خرپول و گردن کلفت باریاید و این معنی را مکرر میگفت و بای آن ایستادگی میکرد، حق هم داشت زیرا تازه موج بورژوازی فرنگستان بصره های سواحل آسیا برخورد کرده و طبقات روشن فکر مشرق درس آینده را یاد گرفته بودند که سرمایه داری و تجارت مقدمه الجیش آن بحساب میآمد.

مادرم، زنی بی اندازه متدین و خدایرست و مهربان بود. این مادر بزرگوار وقتی یدرم خورد که یدرم (در وباء مشهد) فوت شد، و من در هجده سالگی در بجهت تحصیل بی پدر و متکفل معیشت خانواده خود شدم. یک مادر، دو برادر کوچک و یک خواهر کوچک، همه کوچک و صغیر که بزرگ آنها من بودم.

بعد از مرگ پدر که از طرف مظفرالدین شاه لقب و شغل و مواجب پدر بمن داده شد در روزهای جشن طبق رسوم و سنن قدیم قصاید خوب در مجالس سلام میساختم که مورد توجه والی و سایر بزرگان میگردد. در سال ۱۲۲۴ مملکت ایران مشروطه شد و بهار شاعر جوان بی درنگ در سلك مشروطه خواهان داخل گردید. در انقلاب اول و طلب مشروطه، خراسان چندان تکان بخود نداد. انجمن های ایالتی و ولایتی و بلدی دایر بود و مردم مشغول انتخاب این مجامع بودند، لیکن بعد از آنکه محمد علی شاه مجلس را بست و جمعی را کشت و مشروطه را از میان برد، خراسان مانند سایر نقاط ایران تکان خورد و بهار نیز فعالیت آغاز کرد، با تفاق سید حسن اردبیلی مدیر مدرسه رحیمیه روزنامه ای بنام «خراسان» بقطع کوچک در هشت صفحه انتشار دادیم که بعضی اشعار آنرا محمد هاشم میرزا افسر و بیشتر ارباب بهار گفته است. این روزنامه در مطبعه ای که مدیرش یکی از آزادیخواهان روسیه بود چاپ میشد. در شهر مشهد هنوز آزادیخواهان انگشت شمار بودند و مساعدت با کوه حزب سوسیال دموکرات بما نرسیده بود و ما آنقدر قوی نبودیم که روزنامه ای برخلاف نیت شاه و حکومت وقت منتشر سازیم. در این بین انقلاب آذربایجان و قیام ستارخان و باقرخان برپا شد و من قصیده ای مهم در وصف قوای ملی گفتم که در همه مجالس و محافل خوانده میشد. از آن پس در انقلاب خراسان شرکت کردم و عضویت کمیته حزب دموکرات ایران را که در آنروز چپ ترین احزاب بشمار میآید یافتیم. در ۱۳۲۷ که خبر فتح طهران بمشهد رسید مجاهدان مشهد هم تقریباً شهر را بدست آورده بودند از آن پس روزنامه «نوبهار» را بعنوان ارگان حزب دموکرات دایر کردم. مقالات تند این روزنامه موجب شد که روزنامه را توقیف و مرا بطهران تبعید کردند. (این قسمتها را مرحوم بهار بتفصیل نوشته است که بنده باختصار عرض کردم.)

بمشهد در ۱۳۳۰ برگشتیم. بعد از مدتی روزنامه «نوبهار» را دایر کردیم پس از دو سال که روزنامه را مصرف امور اخلاقی و دفع حجاب زنان و اصلاحات دینی و بیرون ریختن خرافات و امثال اینها کردم جنگ بین المللی ۱۳۳۲ شروع شد. با نشر یکی دو خبر سیاسی باز روزنامه من توقیف شد. اما در همین اوقات انتخابات شروع شد و من از (سرخس - کلات - درگز) بوکالت مجلس شورای انتخاب و عازم طهران شدم.

در مجلس سوم که مطابق با سال اول جنگ بود شرکت کردم. نزدیک سال دوم جنگ، بیطرفی ما لغوشد بنا بر این کمیته دموکرات بشهر قم عزیمت نمود، چند روز دیگر شاه نیز عزم کرد از پایتخت

برود باصفهان، و رئیس مجلس بو کلای مجلس پیغام داد که شاه امروز حرکت میکند هر کس بخواهد برود میتواند - من آنروز با یکی از رفقا بقم حرکت کردم .

در قم بمللی که شرحش مفصل است و در تاریخ احزاب سیاسی نوشته‌ام دستم از طرف چپ شکست و از طهران دو دکتر بزرگ آمده دستم را گچ گرفتند . لذا از طهران اتومبیلی بقم آورده مرا با عجله بطهران برگرداندند . هنوز دستم بگردن آویخته بود که بخراسان تبعید شدم و این تبعید مدت شش ماه طول کشید .

بار دیگر در طهران روزنامه نوبهار را دایر کردم و خواستم حزب دموکرات را هم دایر کنم . اما بتحریر آنها نیکه از تشکیل هر حزبی در مملکت گریزانند جمعی از رفقای ما را ازما دور کردند و جمع شدند و گفتند نباید حزب تشکیل شود و ضد تشکیل نامیده شدند و ما که طرفدار تشکیل حزب بودیم تشکیلی نامیده شدیم ، بالاخره ما پیش بردیم و کمیته حزبی را انتخاب نمودیم و هر گاه اختلاف ضد تشکیلی نبود ما حکومت را بدون تردید بدست می گرفتیم و از آن تاریخ حکومت حزبی را بوجود آورده بودیم

در عهد وثوق الدوله مدت دو سال روزنامه ایران را مینوشتیم ، در عهد سیه دار رشتی هم چند ماهی نوشتن « ایران » با من بود و بعد از کودتا از نوشتن روزنامه کنار گفتم تا مجلس چهارم باز شد . برای مرتبه دوم از بجنورد انتخاب شدم و این دومین نوبت است که ملک الشعراء بهار انتخاب میشود . اول دوره سوم مجلس ، و اینک دوره چهارم و بعد از این دوره پنجم و ششم و بعد هفتم و نهم ... در مجلس چهارم من و مدرس در صف اکثریت بودیم . در دوره پنجم مجلس ، من و مدرس و آشتیانی و بهبهانی و ده نفر دیگر از نمایندگان چنانکه در تاریخچه احزاب سیاسی صورت آنها نشر شده است در اقلیت بودیم . این اقلیت و مخالفت تا پایان دوره پنجم طول کشید . دوره ششم من و مدرس و بهبهانی و آشتیانی و نه نفر از کاندیداهای مدرس از شهر طهران انتخاب شدیم . و درین دوره رضا شاه پادشاه شده بود ، معذک مدرس و من و رفقا در اقلیت باقی بودیم و بعد از ختم دوره ششم انتخابات را دولت در دست گرفت .

مجلس تمام شد ، مدرس را دستگیر کردند و بخواف فرستادند ، بهبهانی و زعیم و مرانگذاشتند انتخاب شویم . خیلی ها که بارضا شاه سازش کرده بودند انتخاب شدند ، جمعی هم وارد عدلیه گردیدند ، اما من گرفتار حبس و تبعید شدم . یکبار پنج ماه در طهران و یکبار یکسال در اصفهان بحال تبعید بسر بردم . افراط در کارهای فرهنگی از قبیل تصحیح تاریخ بلعی - تاریخ سیستان - مجمل التواریخ - و تألیف چندین جلد کتاب ادبی و تدریس این کتب مرا از یاد آورد ... »



یادداشت های نا تمام مرحوم بهار همین جا پایان میرسد ، از فعالیت های اجتماعی خود جز آنچه باختصار فرموده است ، این چند نکته درخور باز گفتن است که :

بعد از قضایای شهریور ۱۳۲۰ روزنامه نوبهار را یکسال و اندی انتشار داد ، و در دوره یازدهم بنایندگی مجلس از طهران انتخاب شد ، و در کابینه آقای قوام السلطنه چندی وزیر فرهنگ بود ، و در اواخر عمر هم انجمن طرفداران صلح را در ایران رهبری میفرمود .



از مراحل زندگانی معمولی و اجتماعی استاد بهار که بگذریم در کیفیت زندگانی معنوی و مقامات ادبی و علمی وی که حقیقت وجودی هر انسان است سخن بسیار است که مجال بسط و بیان نیست

و ناچار به اشاراتی چند باید قناعت کرد .

بهار پیش از سی هزار شعر دارد ، از قصیده و مزل و منثوی و قطعه و رباعی و مستزاد و مخمس و تصنیف و غیره که در هر یک از این انواع کاملترین نمونه را در دیوان وی میتوان یافت و مخصوصاً در فن قصیده سرائی عظمتی خاص دارد .

در آغاز جوانی که عنوان ملك الشعرانی آستانه رضوی را داشته قصایدی تر کستانی بسبک فرخی سیستانی دارد که به تغزلاتی نغز و دلکش آغاز میشود و بستایش ولایه و بزرگان خراسان یاسان میباشد . این اشعار هم در مجلدی جدا گانه جمع شده است .

در همین زمان بوده که ادبای خراسان باور نمیکرده اند که اشعاری بدین لطافت و جزالت را جوانی بیست ساله بتواند گفت . ازین روی مکرر بر مکرر وی را امتحان کرده اند . یعنی شعری را برگزیده اند که بهار بدین روش قصیده ای انشا کند و یابوی تکلیف شده که در یک رباعی کلماتی ناچور و نامناسب را جمع آورد ، مثلاً از او خواسته اند چهار کلمه **تسبیح - چراغ - نمک - چنار** را ارتجالاً در یک رباعی بیاورد که گفته است :

با خرقة و تسبیح مرادید چو یار گفتا ز چراغ زهد ناید انوار
کس شهد ندیده است در کان نمک کس میوه نچیده است از شاخ چنار

فزلهایی که در این ایام ساخته حالی خاص دارد و من از خود استاد موارد سرودن چنان فزلیات و با اصطلاح شأن نزول هر یک را میدانم که البته جای بحث این موضوع نیست . چند بیت یکی از آن فزلهارا میخوانم :

منم که جان گرامی دهم به نیم سلام دل من است که قانع بود بیک بیغام
چراغ وصل بر افروز و حجره روشن کن که آفتاب جدائی رسید بر لب بام
من آن نیم که هلال از تمام نشناسم مه دوهفته هلال است و عارض تو تمام
غم بگشت که خوبان چرا ندانستند که عشق باز کدامست و حیلہ باز کدام

از آن پس که استاد راهنمایی حزب دموکرات و آزاد بخوانان خراسان را تعهد کرده در ادب و شعر فارسی مکتبی نو گشوده و تحولی بوجود آورده است . بیشتر مقالات و اشعار این دوره را باید در روزنامه خراسان و نوبهار و تازه بهار (بدریث آقای ملکزاده برادرش) و دیگر جراید آن عصر خوانند . از قبیل قطعات ، **داد از دست عوام ، داد از دست خواص ، باشه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست ، هر کو در اضطراب وطن نیست ،** و امثال آن .



زندگانی بهار را در طهران که تقریباً در حدود سال ۱۲۹۴ در این شهر سکونت جسته سه قسمت متمایز بیاید تقسیم کرد :

در قسمت نخستین ، گذشته از مشاغل و کالتی و اجتماعی ، بهار در علم و ادب و نویسندگی و شاعری مقامی یافته که انظار جهان بان را اندک اندک بخود متوجه ساخته است . در همین مرحله پیوستگی و اجتهاد است که از پیروی مطلق از اساتید قدیم منحرف میشود و خود راهی جدا گانه در پیش میکشد ، و بزبان صبر سخن می کند ، و شاعران و ادبای جوان را برای که خود در پیش گرفته است میکشاند .

نثر من آوازه بکشور فکند نظم من آئین کهن بر فکند
درس نوینی بوطن داده ام درس نو اینست که من داده ام

بهار بر پایه ادبیات قدیم ایران کاخی شگرف و خیره کننده از نو بنیاد میکند و جلوه ای بدیع بدین

میبخشد. هنر بهار اینست که مضامین نو و مطالب تازه و وقایع روز را که دنیای امروز بدان نیازمند است و میسندد با الفاظ و اصطلاحاتی معمولی و عبارات و ترکیباتی دلکش، اما بهمان استحکام و استواری و درستی کلام متقدمین بیان میکند. اتخاذ این روش و ظهور همین هنر است که عصر ادبی بهار از دیگر اعصار ممتاز میشود و این اوست که مسیحا و ارباب و شمر فارسی از نو جان میدهد و زبان شیرین فارسی را رونق میبخشد.

در سال ۱۲۹۷ شمسی بهار مجله دانشکده را ایجاد کرد و چون پدری مهربان و معلمی دلسوز رسم و راه نویسندگی و شاعری را بجوانان مستعد نشان داد و عده‌ای را تربیت کرد. مجله دانشکده که بتحقیق بهترین مجله ادبی است که در ایران انتشار یافته هر چند پیش از یکسال دوام نکرد اما تأثیر آن بسیار بود. گذشته از مقالات و تحقیقات ادبی و اشعار متنوع، آنچه را خود بهار نوشته است از قبیل **تأثیر محیط در ادبیات، شاعر خوب، تودوید، شاعر گاو سوار** و غیره از آثار ارجمند باید شمرد.

چهار سال بعد یعنی در سال ۱۳۰۱ مجله مفتگی نو بهار را تأسیس فرمود این مجله هر چند از اخبار و مقالات سیاسی خالی نیست اما قسمت اصلی آن آثار ادبی و غالباً از نتایج طبع و فکر خود بهار است. مقالات: **قلب شاعر - روح شاعر - زبان سعدی - مذهب و ملت - همیشه در رنج - تسلیت بدبختان - دوست میدارم - نسل معاصر - فکر کنید و غیر اینها** و همچنین اشعار **دماوند، عشق مادر، اندیشه‌های قدیم من، دل‌دان، شب، ستایش فردوسی** و غیره و غیره در این مجموعه نفیس که متأسفانه آنهم یکسال پیش منتشر نشد مندرج است.



دوره دوم زندگانی بهار را در تهران باید پس از استقرار رضاشاه پهلوی بسلطنت ایران بحساب آورد، یعنی دوره‌ایکه استاد بزرگوار پس از حبس‌ها و زجرها خواه و ناخواه از سیاست دوری گزیده و بتألیف و تصنیف و بحث و تحقیق و تصحیح متون قدیم سرگرم شده است. (تقریباً از سال ۱۳۰۸ بعد). در این سالها ملك الشمره بهار در دانشکده ادبیات دستور زبان فارسی و در دوره دکتری ادبیات سبک‌شناسی را تدریس میکرد. در ضمن این خدمت اطلاعات خود را در فنون تاریخ و ادب و تحقیق و انتقاد تکمیل کرد و کتابهایی مفید چون **تاریخ سیستان و مجمع التواریخ عوفی و تاریخ طبری** را تصحیح فرمود و همچنین رسائلی را از قبیل **شرح حال هانی، یادگار زیریران، درخت آسوریک** از زبان پهلوی به فارسی متداول و معمول در آورد؛ و نیز رسائلی در احوال فردوسی نوشت و از اینها گذشته اشعاری بیادگار گذاشت که یکی از دیگری جذاب‌تر است. از تألیفات ممتاز بهار کتاب سبک‌شناسی اوست در سه مجلد و هر چند این تألیف منیف در تطور نشر فارسی است اما متضمن کلیاتی است که خواننده بتطور نظم نیز اجالا آگاهی مییابد.

در این اواخر هم مقرر شده بود در تطور نظم فارسی نیز کتابی بپردازد که اجل مجال نداد این خدمت مفید و عظیم بیابان رسد. بجاست از دوست عزیز خود آقای مهرداد بهار فرزند برومند استاد درخواست شود که یادداشتهایی را که در این باره فراهم آمده است نگاهبانی کند که از میان نرود زیرا دیگری یارائی چنان کاری را ندارد و اکنون

آن پنجه کمانکش وانگشت خط‌نویس هر بندی اوقتاده بجائی و مفصلی



سومین دوره زندگانی بهار را پس از سقوط رضاشاه باید دانست در این دوره از زندگانی

هرچند بهار بیمار و فرسوده شده بود و مدتی هم برای معالجت در اروپا توقف داشت باز از فعالیتهای ادبی و اجتماعی باز نایستاد ، روزنامه نوبهار را دیگر بار دایر کرد اما دوام نیافت . تاریخ احزاب سیاسی را تألیف فرمود و اشعار و مقالات انتقادی وی غالباً در مجله یغما انتشار مییافت .

هرچند جسم وی ناتوان بود ، ولی فکر و اندیشه اش همچنان از سیر و پیشرفت باز نمیماند . از سخنان اوست در روز گشایش کنگره شاعران و نویسندگان در همین انجمن :

« آفایان ، توقف و طفره در طبیعت محال است . هستی عبارت از حرکت است . هر متفکر و نویسنده که هوادار توقف و محافظت وضع حالیه باشد با دلیل منطقی باید اذعان کند که روبه عقب میرود و هر کس در زندگی روبه عقب رفت بسوی مرگ شتافت ، خاصه ادیب و گوینده که باید همواره بمسافات بعیده پیشاپیش قوم حرکت کند . » جای دیگر میگوید :

« ما همانطور که نمیخواهیم شعرارا از بیروی روش کلاسیک منع کنیم نمیخواهیم آنان را از بیروی شعر سفید (یعنی شعر بی وزن و قافیه) هم منع نماییم . ما باید گویندگان را آزاد بگذاریم که هنرنمایی کنند »

از خدمات مهم اجتماعی استاد در این دوره اخیر رهبری و پیشوائی انجمن طرفداران صلح است که با کمال ایمان و علاقه در این راه کار میکرد .

قصیده بسیار مهیج و معروف او بنام « جغد جنگ » که از شاهکارهای ادبیات فارسی است و از جهت منانت و صلابت الفاظ و بدایع معانی و تشبیهات بی نظیر است خلاصه ایست از عقاید و مرام او در این باب ، چنانکه آفایان توجه دقیق فرموده اند . توپ و تانک و طیارات بمب افکن و بمب انمی را چنان وصف میکند که بهتر از آن ممکن نیست :

هزار گوش گر کند صدای او	رونده تانک همچو کوه آتشین
بهر دلی شرنک جانگرای او	همی خرد چو ازدها و درچکد
شکار اوست شهر و روستای او	چو پر بگسترند عقاب آهنین
اجل دوان چو جوجه از قفای او	هزار بیضه هر دمی فرو نهد
.....
بهندسی صفوف خوش نمای او	کلنگ سان دژ پرنده بنگری
تگرگ مرگ ، ابرمرگرای او	چوپاره پاره ابر کافکند همی
.....
چو چشم شیر لعلگون قبای او	برزمگه خدای جنگ بگذرد
اجل دوان بسایه لوائ او	امل جهان ز قمع سلاح وی
بخون نهفته جوشن و پنام وی
.....
مسلطند و رنج و ابتلای او	جهانخوران گنجبر بجنگ بر
که آهریمن است مقتدای او	الاحذر ز جنگ و جنگبارگی



اگر بخواهم در اشعار بهار بحث کنم و حتی عناوین قصاید و قطعات وی را فهرست وار هم بر شمارم مجال بیسار وسیع میخواهد تا چه رسد باینکه بخواهم با آرامی و تأمل و با توجه بزمان و مکان کیفیت هر یک را باز نمایم و بدایع توصیفات و تشبیهات و زیبایی ترکیبات و مجلات را توجه دهم و بنتایج اخلاقی

و اجتماعی هر قطعه انگشت گذارم ، این موشکافیها لازم است اما نه بطوریکه مستمعین را خسته کند و امیدوارم اجازه فرمایند این وظیفه را در مجالس متعدد بیابان برم متلا یک شب در اشعار بهار بحث کنیم و شبی دیگر درباره تالیفات او و مجلس دیگر در اخلاق و صفات وی .

من سی سال تمام همواره با استاد محشور بوده ام . روزها و شبها با هم زیسته ایم ، در شدت و رخاء از یکدیگر نبریده ایم ، در مسافرت های ممتد باهم بوده ایم و اگر دعوی کنم از خصوصیات و کیفیت زندگی وی اطلاعاتی عمیق و گوناگون دارم دعوی بی جایست و بر راستی دریغ است که باز گفته نشود ، و امیدوارم این خدمت دقیق را بدها بیابان برم .



این هکس در فروردین ۱۳۲۸ در «نیس» برداشته شده . مرحوم بهارست و فرزندش پروانه خانم بهار ، و آقای محمد جمفر شیرازی تاجر شاعر و فاضل ایرانی مقیم فرانسه (طرف راست)